

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۹۷

آیه ۱۱ - ۱۸

آیه و ترجمه

و لقد خلقنکم ثم صورنکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس لم یکن من السجدين ۱۱  
 قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتہ من طین ۱۲

قال فاهبط منها فما یكون لك ان تتکبر فیها فاخرج انک من الصغیرین ۱۳  
 قال انظرنی الی یوم یبعثون ۱۴  
 قال انک من المنظرین ۱۵  
 قال فیما اغویتنی لاقعدن لهم صرطک المستقیم ۱۶  
 ثم لاتیهم من بین یدیهم و من خلفهم و عن ایمنهم و عن شمائلهم و لاتجد اکثرهم شکرین ۱۷  
 قال اخرج منها مذء و ما مدحورا لمن تبعک منهم لاملان جهنم منکم اجمعین ۱۸

ترجمه :

۱۱ - ما شما را آفریدیم سپس صورت بندی کردیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم خضوع کنید آنها سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۹۸

۱۲ - (خداوند به او) فرمود: چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک!

۱۳ - گفت: از آن (مقام و مرتبهات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و رتبه) تکبر بورزی بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی!

۱۴ - (شیطان) گفت: مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).

۱۵ - فرمود: تو از مهلت داده شدگانی!

۱۶ - گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می‌کنم.

۱۷ - سپس از پیشرو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغ آنها می‌روم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

۱۸ - فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یادمی‌کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پرمی‌کنم!

تفسیر :

### ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس

در هفت سوره از سوره‌های قرآن اشاره به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او شده است و همانطور که در آیه پیش اشاره کردیم، ذکر این موضوع برای بیان شخصیت انسان و مقام و رتبه او در میان موجودات جهان، و احیای حس شکرگزاری در وجود او است.

در این سوره‌ها با تعبیرات مختلف، آفرینش انسان از خاک و سجود فرشتگان برای او، و سرکشی شیطان و سپس موضع گیریش در برابر نوع انسان آمده است.

در نخستین آیه مورد بحث، خداوند می‌گوید: ما شما را آفریدیم، و سپس صورت‌بندی کردیم، بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابلیس که در صف آنها قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود) فرمان دادیم، برای آدم‌جد نخستین شما

---

### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۹۹

سجده کنند (و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم). همگی این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و برای آدم سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود (فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدين). اینک در آیه فوق، خلقت قبل از صورت‌بندی بیان شده ممکن است اشاره به این باشد که نخست ماده اصلی انسان را آفریدیم و بعد، به آن صورت انسانی بخشیدیم.

ضمناً همانطور که در ذیل آیه ۳۴ سوره بقره گفته‌ایم: سجده فرشتگان برای آدم به معنی سجده پرستش نبوده است، زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه

سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است.

و نیز همانگونه در ذیل آن آیه گفته‌ایم، ابلیس از فرشتگان نبود، بلکه طبق تصریح آیات قرآن، از قسم دیگری از مخلوقات بنام جن بوده است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۱۲۶ مراجعه کنید).

در آیه بعد می‌گوید: خداوند ابلیس را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد، و گفت چه چیز سبب شد که در برابر آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری (قال ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک).

او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردید و گفت: من از او بهترم، به دلیل اینکه مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک و گل! (قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین).

گویا چنین می‌پنداشت که آتش برتر از خاک است، و این یکی از

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۰

بزرگترین اشتباهات ابلیس بود، شاید هم اشتباه نمی‌کرد و آگاهانه دروغ می‌گفت زیرا می‌دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، درحالی که آتش چنین نیست.

درست است که آتش یکی از شرایط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است، ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند و آتش تنها وسیله‌ای برای تکمیل آنها محسوب می‌شود.

و نیز درست است که کره زمین در آغاز که از خورشید جدا شد، به صورت گوی آتشی بود که تدریجا سرد شد، ولی باید توجه داشت زمین مادام که سوزان و شعله‌ور بود، مطلقاً موجودات زنده‌ای نداشت از آن زمان حیات و زندگی در این کره پیدا شد، که خاک و گل جای آتش را گرفت.

به علاوه هر آتشی در روی زمین پیدا شود، از موادی سرچشمه می‌گیرد که از خاک بدست آمده است، خاک سرچشمه پرورش درختان و درختان سرچشمه پیدایش آتش می‌باشند، حتی مواد نفتی یا چربی‌هایی که قابل احتراقند نیز بازگشت به خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه دارند می‌کنند.

از همه اینها گذشته امتیاز آدم در این نبود که از خاک است، بلکه امتیاز اصلی او همان روح انسانیست و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است، بنابراین به فرض که ماده نخستین شیطان از او برتر باشد، دلیل بر این نمی شود که در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت خداداد و مقام نمایندگی پروردگار، سجده و خضوع نکند، و ظاهر این است که شیطان همه این مطالب را می دانست تنها تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت و همه اینها بهانه بود.

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۱

### نخستین قیاس، قیاس شیطان بود

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است و در این اخبار می خوانیم نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، امام صادق (علیه السلام) به ابو حنیفه فرمود: لا تقس فان اول من قاس ابلیس: قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود.

در منابع اهل تسنن مانند تفسیر المنار و تفسیر طبری از ابن عباس و ابن سیرین و حسن بصری نیز این مطلب نقل شده است. منظور از قیاس این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم، و همان حکمی که درباره موضوع اول است، درباره موضوع دوم نیز اجرا شود، بدون اینکه فلسفه و اسرار حکم اول را کاملاً بدانیم، مثل اینکه می دانیم بول انسان محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از آن پرهیز کرد، سپس عرق انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوئیم چون این دو در پاره‌ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، هر دو ناپاک و نجس هستند، در حالی که اگر چه در پاره‌ای از جهات با هم شباهت دارند، ولی از جهاتی هم متفاوتند، یکی رقیقتر و دیگری غلیظتر، پرهیز از یکی کار ساده‌ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت فرسا، به علاوه تمام فلسفه‌های حکم اول بر ما روشن نیست، و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی باشد.

به همین جهت پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قیاس را شدیداً

---

محکوم کرده و باطل شمرده‌اند، زیرا گشوده شدن باب قیاس سبب می‌شود که هر کس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود، به مجرد اینکه دوما موضوع را از پاره‌ای جهات، مساوی دانست، حکم یکی را درباره دیگری اجرا کند، و به این ترتیب هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید.

ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد منحصر به قوانین دینی نیست، پزشکان هم اکیدا توصیه می‌کنند که هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید، هر چند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشند، فلسفه آن روشن است، زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند، ولی با این حال از جهات فراوانی، مثلا از نظر میزان تحمل نسبت به دارو، و گروه خونی و مثلا میزان قند و اوره و چربی خون تفاوت میان این دو بوده باشد که افراد عادی هرگز نمی‌توانند آنها را تشخیص بدهند، بلکه تشخیص آن منحصر بوسیله پزشکان ماهر امکان دارد، اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات، داروی یکی را به دیگری بدهیم ممکن است نه تنها مفید نباشد بلکه گاهی سرچشمه خطرات جبران ناپذیری گردد.

احکام الهی از این هم دقیقتر و باریکتر است و به همین دلیل در روایات داریم اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود، دین خدا از بین خواهد رفت، یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است.

به علاوه پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی نشانه نارسائی مذهب است، زیرا هنگامی که برای هر موضوع در مذهب، حکمی وارد شده باشد دیگر نیازی به قیاس نیست، به همین جهت شیعه چون تمام نیازمندیها را از نظر حکم مذهبی از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) که وارثان مکتب پیامبرند (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته، نیازی نمی‌بیند که دست به سوی قیاس دراز کند، ولی فقهای اهل تسنن چون

مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) را که طبق فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از قرآن باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد به دست فراموشی سپرده‌اند و در احکام اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده‌اند، چاره‌ای جز این نمی‌بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.

و اما در مورد شیطان که در روایات می‌خوانیم او نخستین کسی بود که قیاس کرد، نکته‌اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره‌ای از جهات، بر خاک دلیل بر برتری همه جانبه گرفت، بدون اینکه به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجه کند، و به اصطلاح از طریق قیاس اولویت، اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت، حکم به برتری خود بر آدم نماید، حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد!

جالب اینکه در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است می‌خوانیم: من قاس امرالدین برایه قرنه الله تعالی يوم القيامة بابليس: کسی که امر دین را با قیاس بسنجد خداوند در روز قیامت او را با ابلیس، قرین خواهد کرد.

کوتاه سخن اینکه: مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی‌تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود، و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود، ضابطه‌ای برای احکام باقی نمی‌ماند، زیرا ممکن است، یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۴

آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد! تنه‌ها موضوعی که می‌توان به عنوان استثناء در اینجا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانونگذار یا مثلاً خود طبیب، دلیل و فلسفه حکم خود را بیان کند که در این صورت می‌توان هر کجا که آن دلیل و فلسفه موجود است، حکم را جاری ساخت، و اصطلاحاً آن را قیاس منصوص العلة می‌گویند، مثلاً اگر طبیب به بیمار بگوید باید از فلان میوه پرهیز کنی، زیرا ترش است بیمار می‌فهمد که ترشی برای او ضرر دارد و باید از آن پرهیز کند هر چند در غیر آن میوه باشد، همچنین اگر در قرآن یا سنت، تصریح شود که از شراب پرهیزید زیرا مسکر است، از آن می‌فهمیم که هر مایع مسکری اگر چه شراب نباشد) حرام است، این گونه قیاس ممنوع نیست چون دلیل آن ذکر شده و قطعی است، تنها در موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع از تمام جهات ندانیم.

البته بحث قیاس، بحثی است بسیار پردامنه، که آنچه در بالا گفته شد، تنها فشرده‌ای از آن بود، برای توضیح بیشتر به کتب اصول فقه و کتب اخبار باب قیاس مراجعه فرمائید، و ما این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می‌رسانیم.

در کتاب علل الشرایع چنین نقل شده که ابو حنیفه وارد بر امام صادق (علیه السلام) شد امام به او فرمود به من خبر داده‌اند که تو در احکام خدا قیاس می‌کنی، ابو حنیفه گفت: آری چنین است من قیاس می‌کنم، امام (علیه السلام) گفت: این کار را دیگر تکرار نکن، زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، آنجا که گفت: خلقتنی من نار و خلقتی من طین، او آتش و گل را با هم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۵

مقایسه کرد، در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می‌کرد، تفاوت میان آن دو را در می‌یافت، و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می‌داد.

#### پاسخ یک سؤال

در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند، و آن اینکه چگونه شیطان، با خدا سخن گفت، مگر وحی بر او نازل می‌شده است؟

پاسخ این سؤال این است که گفتگوی خدا، همیشه جنبه وحی ندارد، بلکه وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است، و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت، بلکه از طریق الهام درونی، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد، همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان! - اکنون به تفسیر بقیه آیات باز می‌گردیم:

از آنجا که امتناع شیطان از سجده کردن، برای آدم (علیه السلام) یک امتناع ساده و معمولی نبود و نه یک گناه عادی محسوب می‌شد، بلکه یک سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود، زیرا اینکه می‌گوید: من از او به‌ترم در واقع به این معنی است که فرمان تو در مورد سجده بر آدم، بر خلاف حکمت و عدالت است، و موجب مقدم داشتن مرجوح بر راجح! به این جهت مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا در آورد و به همین جهت،

می‌بایست تمام مقامها و موقعیتهای خویش را در درگاه الهی از دست بدهد،  
به همین سبب

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۶

خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او فرمود: از این مقام و مرتبه، فرود آی (قال فاهبط منها). در مورد ضمیر منها جمعی از مفسران معتقدند که به آسمان یا بهشت برمی‌گردد، و بعضی به مقام و درجه باز گردانده‌اند که از نظر نتیجه، چندان تفاوتی با هم ندارند.

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله، برای او شرح می‌دهد که تو حق نداری در این مقام و مرتبه، راه تکبر، پیش‌گیری (فما یكون لك ان تتكبر فیها).

و باز به عنوان تاکید بیشتر، اضافه می‌فرماید: بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی (یعنی نه تنها با این عمل بزرگ نشدی، بلکه به عکس به خواری و پستی گرائیدی) (فاخرج انك من الصاغرین).

از این جمله به خوبی روشن می‌شود که تمام بدبختی شیطان، مولود تکبر او بود، این خود برترینی او، که خود را در مقامی بیش از آنچه شایسته آن بود قرار داد، سبب شد که نه تنها بر آدم سجده نکند، بلکه علم و حکمت خدا را انکار نماید و به فرمان او خرده گیرد، و سرانجام تمام مقام و حیثیت خود را از دست بدهد، و به جای بزرگی، پستی و ذلت را برای خویش بخرد، یعنی نه تنها به هدف نرسید، بلکه درست در جهت عکس آن قرار گرفت.

در نهج البلاغه در خطبه قاصعه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگام نکوهش کبر و خود برترینی چنین می‌خوانیم: فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذا حبط عمله الطويل وجهده الجهد، و كان قد عبد الله ستة آلاف.. عن كبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته؟! كلا ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشرا بامراخرج به منها ملكا ان حكمه في اهل السماء و اهل الارض لواحد: پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۷

رفتار کرد، در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوششهای او را



که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود... به خاطر ساعتی تکبر ورزیدن بر باد داد، با اینحال چه کسی بعد از ابلیس می‌تواند از کیفر خدادار برابر انجام همان معصیت مصون بماند؟ نه، هرگز ممکن نیست خداوند، انسانی را به بهشت بفرستد، در برابر کاری که به خاطر آن فرشته‌ای را از بهشت رانده است حکم خداوند در باره اهل آسمان وزمین یکی است.

در حدیثی نیز از امام علی بن الحسین (علیه‌السلام) چنین نقل شده که فرمود: گناهان شعب و سرچشمه‌هایی دارد، اولین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار، تکبر است که گناه ابلیس بود و به خاطر آن از انجام فرمان خدا امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران شد و سپس حرص بود که سرچشمه گناه (و ترک اولی) از ناحیه آدم و حوا شد ... سپس حسد بود که سرچشمه گناه فرزندش (قابیل) گردید و نسبت به برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را به قتل رسانید.

از امام صادق (علیه‌السلام) نیز نقل شده که فرمود: اصول الکفر ثلاثة الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حين نهى عن الشجرة، حمله الحرص على ان اكل منها و اما الاستکبار فابلیس حيث امر بالسجود لادم فاءبی و اما الحسد فابنا آدم حيث قتل احدهما صاحبه.

اصول و ریشه‌های کفر و عصیان، سه چیز است، حرص و تکبر و حسد، اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد، و اما تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند، و اما حسد، سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند!

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۸

اما داستان شیطان به همینجا پایان نیافت، او به هنگامی که خود رامطروود دستگاه خداوند دید، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت: خدایا! مرا تا پایان دنیا مهلت ده، و زنده بگذار (قال انظرنی الی یوم یبعثون).

این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود: به تو مهلت داده خواهد شد (قال انک من المنظرین)

گرچه در این آیات تصریح نشده است که چه اندازه از تقاضای شیطان پذیرفته

گردید، ولی در آیه ۳۸ سوره حجر می‌خوانیم که به او گفته شد انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم: به تو تا روز معینی مهلت داده خواهد شد یعنی تمام تقاضای او به اجابت نرسید، بلکه به مقداری که خداوند می‌خواست انجام شد (درباره معنی الی یوم الوقت المعلوم ذیل آیه ۳۸ سوره حجر به خواست خدا بحث خواهیم کرد)

ولی او نمی‌خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد: اکنون که مرا گمراه ساختی! بر سر راه مستقیم تو کمین می‌کنم و آنها را از راه بدر می‌برم (قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم)  
تا همانطور که من گمراه شدم، آنها نیز به گمراهی بیفتند!  
نخستین پایه‌گذار مکتب جبر شیطان بود!  
از آیه فوق بر می‌آید که شیطان برای تبرئه خویش، نسبت جبر به خداوند داد، و گفت: چون تو مرا گمراه ساختی، من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۰۹

خواهیم کرد.

گرچه بعضی از مفسران، اصرار دارند که جمله فبما اغویتنی را طوری تفسیر کنند که مفهوم آن جبر نباشد، ولی ظاهراً هیچ موجهی برای این اصرار نیست، زیرا ظاهر جمله معنی جبر را می‌رساند و از شیطان هم، هیچ بعید به نظر نمی‌رسد که چنین سخنی را بگوید.

گواه بر این سخن، حدیثی است که از امیر مؤمنان علی نقل شده که به هنگام مراجعت از صفین، پیر مردی از قضا و قدر کرد و حضرت در پاسخ فرمود: آنچه انجام دادیم همه قضا و قدر الهی بوده پیر مرد چنین پنداشت که منظور همان مساله جبر است، حضرت با شدت تمام، او را از این پندار باطل باز داشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود: تلک مقالة اخوان عبدة الاوثان و خصماء الرحمان و حزب الشیطان: این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمانها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود. و از اینجا روشن می‌شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود.

سپس شیطان، برای تایید و تکمیل گفتار خود، اضافه کرد که نه تنها بر سر راه

آنها کمین می کنم بلکه از پیشرو، و از پشت سر، و از طرف راست، و از طرف چپ از چهار طرف، به سراغ آنها می روم، و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت (ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین).

ممکن است تعبیر بالا، کنایه از این باشد که شیطان، انسان را محاصره می کند و سعی دارد به هر وسیله ای که ممکن است برای وسوسه و گمراهی او

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۰

بکوشد، و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می شود، که می گوئیم فلانکس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است. و اینکه سمت بالا و پائین ذکر نشده به خاطر آن است که انسان معمولاً در چهار سمت، حرکت و فعالیت دارد.

اما در روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده، تفسیر عمیقتری برای این چهار جهت دیده می شود، آنجا که می فرماید: منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از پیش رو این است که آخرت و جهانی را که درپیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد، و منظور از پشت سر این است که آنها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند، و منظور از طرف راست این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می سازد، و منظور از طرف چپ این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهد. در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت بالا صادر می شود، با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر شده است و شاید به خاطر لجاجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد، یعنی در آغاز تنها گناه او سرکشی از اطاعت فرمان خدا بود و به همین جهت فرمان خروج او صادر شد، اما بعداً گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن تصمیم گمراه ساختن دگران بود، به او فرمود: از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرود آی! (قال اخرج منها مذئوما مدحورا).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۱

و سوگند یاد میکنم که هر کس از تو پیروی کند، جهنم را از تو و آنها پارسازم  
(لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منكم اجمعين).

### فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان

در این گونه بحثها معمولا سؤالات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهمتر این دو سؤال است.

۱ - خداوند چرا شیطان را آفرید؟ با اینکه میدانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهیها میشود؟.

۲ - بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟.

درباره سوال اول در جلد اول تفسیر نمونه پاسخ گفتیم، که اولاً خلقت شیطان از آغاز خلقت پاک و بیعیبی بود و به همین دلیل، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود، اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود، سپس با سوء استفاده از آزادی خود، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد.

ثانیا - وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست، بلکه رمز تکامل نیز محسوب میشود، زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان، باعث پرورش و ورزیدگی او میگردد، و اصولا همیشه تکاملها در میان تضادها به وجود می آید، و هیچ موجودی راه کمال رانمی پوید مگر اینکه در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.

نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسئول است، ولی وسوسه های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت، بلکه به طور غیرمستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

---

### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۲

پاسخ سؤال دوم از آنچه در جواب سؤال اول گفتیم نیز روشن می شود زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، بلکه مؤثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار

گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل میدهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت می‌گیرد، ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می‌شود و تا چنین مقایسه‌ای در میان نباشد، راه راست باز شناخته نخواهد شد.

از این گذشته همانطور که در بعضی از احادیث میخوانیم، شیطان بعد از انجام آن گناه، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

این نکته مهم را نیز باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا اولاً نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می‌تواند سدنیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان به وجود آورد (مخصوصاً اگر پرورش یابد و تربیت شود) و ثانیاً فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و ثالثاً فرشتگانی که الهام بخش نیکیها هستند، به کمک انسانهایی که میخواهند از وسوسه‌های شیطان برکنار بمانند می‌فرستد، آنچنانکه قرآن میگوید: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة:

آنها که می‌گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج

---

### تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۳

میدهند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند (و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارتها و دلگرمیها را به آنها الهام می‌دهند).

و در جای دیگر میخوانیم اذ یوحی ربک الی الملائكة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا: پروردگار تو به فرشتگان وحی میکرد که من با شما هستم و به شما کمک می‌کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت‌نگاه دارید.

### فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم

در اینکه آیا آفرینش آدم آنچنان که قرآن می‌گوید با فرضیه تکامل که در مباحث علوم طبیعی امروز مطرح است، سازگار است یا نه و آیا اصولاً فرضیه تکامل، از نظر دانشمندان به مرحله قطعی رسیده یا نه؟

بحشهای لازمی داریم که بخواست خدا در ذیل آیات مناسبت‌ر مانند آیات ۲۶ تا ۳۳ سوره حجر مطرح خواهیم کرد.